

فصله های کودکانه

ماجراهای خاله سوسکه و آقاموشه

وای وای یک تله موش آقاموشه افتاده توش

نوشته‌ی سوسن طاقدیس تصویرگر: سمیه علیپور



این اثر توسط داوران و کارشناسان دبیرخانه‌ی سامان‌دهی منابع آموزشی و تربیتی دفتر تکنولوژی آموزشی و کمک‌آموزشی آموزش و پرورش، مناسب و مرتبط با برنامه‌های درسی دوره‌ی آموزش ابتدایی دانسته شده است.

ناشر پیشرو در انتشار کتاب‌های کمک‌آموزشی برای مهدکودک‌ها و پیش‌دبستان‌ها




واحد کودک و نوجوان موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر

کتاب‌های قاصدک


دفتر و فروشگاه مرکزی: تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره‌ی ۲۰، طبقه همکف واحد ۱
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (۵ خط) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳ • کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷
سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳ • www.zekr.co • @ghasedakbooks

وای وای یک تله موش، آقا موشه افتاده توش

- نویسنده: سوسن طاقدیس
- تصویرگر: سمیه علیپور • مدیر هنری و اجرای جلد: فریدون قصری حقیقی
- صفحه‌آرایی: کارگاه گرافیک قاصدک (سید مهدی مظلوم)
- لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۳/۶۲۴
- تیراژ: ۱۵۰۰ جلد • چاپ سوم: ۱۳۹۸
- شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۴-۸
- شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۶۹۷-۹
- کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.
- سرشناسه
- عنوان و نام پدیدآور
- مشخصات نشر
- مشخصات ظاهری
- فروست
- شابک
- وضعیت فهرست نویسی
- یادداشت
- موضوع
- شناسه افزوده
- رده بندی دیویی
- شماره کتابشناسی ملی
- طاقدیس، سوسن، ۱۳۳۸ -
- وای وای یک تله موش آقاموشه افتاده توش / نویسنده سوسن طاقدیس؛ تصویرگر سمیه علیپور.
- تهران: ذکر، کتاب‌های قاصدک.
- ۱۶ص: تصویر(رنگی).
- ماجراهای خاله سوسکه و آقا موشه؛ ۴.
- ۸-۶۹۴-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸: دوره: ۹-۶۹۷-۳۰۷-۹۶۴-۹۷۸
- فیپا
- گروه سنی: ب.
- افسانه‌های عامه - شعر کودکان
- علیپور، سمیه، ۱۳۶۰ - تصویرگر
- ۱۳۹۳ س و ۱۵۲۴/۲ ط ۳۹۸۱۵
- ۳۵۸۸۶۱۶



سوسکی خانم پنجره را باز کرد
و به بیرون نگاه کرد؛ ولی از آقا
موشه خبری نبود. فکر کرد خوب است بروم
چند تا گل برای گلدان بچینم. کنار پنجره بگذارم
تا وقتی آقا موشی آمد،
خوشحال شود.



یک روز مثل
همیشه، آقا موشه نان و پنیر
و چای شیرینش را خورد و راه افتاد و
رفت تا برای ناهار چیزی پیدا کند و بیاورد.
خاله سوسکی هم روسری را به سرش بست، جارو را
برداشت و مشغول رُفت و روب شد.
دو ساعت بعد خانه فسقلی اش مثل دسته گل شده
بود. همیشه این موقع روز آقا موشه به
خانه برمی گشت؛ ولی آن روز
نیامد.

این کار را هم کرد؛ ولی آقا موشی نیامد.
گل‌های حیاط را هم آب داد؛ ولی از آقا موشه خبری نشد.

سوسکی در خانه را هم آب پاشی کرد. تا سر کوچه را جارو کشید؛ ولی موشی نیامد.
دل سوسکی خانم شور افتاد. بلند شد چادر برگ گلی اش را سرش کرد. کفش پوست
سنجدی اش را پایش کرد و رفت تا دنبال شوهرش بگردد.
این طرف را گشت. آن طرف را گشت.
توی راه رسید به آقا گربه که زیر آفتاب لم داده بود و داشت خودش را لیس می زد.
سلام و علیکی کرد و گفت:
«آقا گربه سیاهه

ببین چشم به راهه
آقا موشی رو ندیدی؟
خبری از اون شنیدی؟»
گوش های آقا گربه راست ایستاد و
چشم هایش برق زد. گفت:
«میاو میاو، ندیدم
نه دیدم نه شنیدم
اگر تو اونو دیدی یا خبری شنیدی
زود چادرو به سر کن، بیا منو خبر
کن.»
سوسکی گفت: «ای به چشم.»

و دوباره راه افتاد. رفت و رفت تا رسید به قورباغهی کنار جوی
«قورقوری خاتون»، به او گفت:

«قورقوری خاتون

دوست مهربون

آقا موشی رو ندیدی

خبری از او شنیدی؟»

قورقوری خاتون قورقور کرد. این جور کرد و آن
جور کرد.

بعد گفت:

«ندیده‌ام قورقور

نشنیده‌ام قورقور

به جان هر چه موشه

خواب بودم این گوشه.»

بعد هم جستی زد و رفت.